

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هفته‌نامه مطالعات راهبردی سیل



مؤسسه مطالعات راهبردی اندیشه‌سازان نور

تنظیم و صفحه‌آرا: مرضیه روشن‌روان

شماره نشریه: 140

تاریخ انتشار: 4 مرداد 1399

تعداد صفحات: 21 صفحه



پیامدهای پیمان نظامی-امنیتی ایران و سوریه

رویداد

وضع بحرانی خاورمیانه در دو دهه اخیر فضای امنیتی ویژه‌ای برای جمهوری اسلامی و هم‌پیمانانش ایجاد کرده است؛ به همین علت ائتلاف‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای اهمیت و جایگاه ویژه‌ای یافته است. بدین منظور ایران در قالب یک توافق‌نامه نظامی و امنیتی با سوریه که روز چهارشنبه ۱۸ تیر ۱۳۹۹ به امضا رسید، به تقویت سامانه پدافند هوایی این کشور کمک می‌کند. گفتنی است منافع اقتصادی-سیاسی و همچنین ژئوپلیتیک قدرت‌های منطقه‌ای و نیز منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای و رقابت میان آنها در خاورمیانه، شرایطی را رقم زده است که امنیت هر یک از واحدهای آن بدون در نظر گرفتن واحدهای دیگر امکان‌پذیر نیست و منطقه در چرخه‌ای از تأثیر و تأثر امنیتی قرار گرفته است.

با توجه به اینکه جمهوری اسلامی ایران امنیت خود را در قالب تعاریف موسع امنیت پی می‌گیرد، طبیعتاً هرگونه تغییر و تحول در سطوح منطقه‌ای یا بین‌المللی، در ابعاد مختلف بر امنیت کشورمان تأثیر دارد. هیچ نظام پایدار و متعادل منطقه‌ای بدون ایجاد وابستگی متقابل در زمینه‌های مختلف بین بازیگران اصلی دوام نمی‌یابد. به عبارت دیگر، در صورت بروز هرگونه ناامنی و بی‌ثباتی در سطح منطقه، همه بازیگران اعم از منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای متحمل هزینه‌های زیادی می‌شوند.^۱

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای در مکتب کپنهاگ ارائه شده است. نظریه‌پردازان مشهور آن، باری بوزان و آل ویور، در این نظریه با برجسته‌سازی مفاهیمی مانند مجاورت، تاریخ مشترک، الگوهای دوستی و دشمنی و شیوه‌های مشابه امنیتی کردن، توانسته‌اند مؤلفه‌های فرهنگ، تاریخ و جغرافیا را در تحلیل مسائل کشورها وارد کنند و عناصر مادی و فرامادی را با یکدیگر درآمیزند و همسان با آن، تحولات درون‌کشوری را با فرآیندهای فراکشوری و مسائل منطقه‌ای را با منافع ملی کشورها تلفیق کنند.^۲

در این نوشتار تلاش می‌شود پس از پرداختن به علل شکل‌گیری این پیمان امنیتی در مقطع کنونی، با چارچوب نظری مدل امنیتی منطقه‌ای مذکور، مخاطراتی که در شرایط عدم پوشش

۱. کیهان برزگر، «ایران، عراق جدید و نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس»، فصلنامه راهبرد، ش ۴۳، ۱۳۸۶.

۲. باری بوزان و آل ویور، مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل، ترجمه رحمان قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸.



امنیتی منطقه‌ای برای جمهوری اسلامی و کشورهای منطقه رخ می‌دهد، مورد بررسی قرار گیرد.

تحلیل رویداد

شاید بتوان پیمان دوجانبه ایران-سوریه را در چارچوب نظریه وابستگی متقابل تبیین کرد. منظور از وابستگی متقابل امنیتی این است که تغییر و تحولات امنیتی در هر یک از واحدهای مجموعه باعث ایجاد تغییر و تحول در موقعیت سایر اعضای مجموعه می‌شود. علت استفاده از معیار «متقابل» تأکید بر تأثیر و تأثر امنیتی است؛ یعنی در صورتی که یک یا چند واحد از مجموعه امنیتی در یک چرخه تأثیر و تأثر قرار نداشته باشند، آن مجموعه دیگر مجموعه امنیتی نیست.^۱ در مجموعه امنیتی منطقه، دولت‌های موجود در آن مجموعه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌پذیرند؛ از این رو امنیت آنها به هم وابسته است. از نظر بوزان، مجموعه امنیتی در جایی وجود دارد که شبکه‌ای از روابط متقابل امنیتی، گروهی از کشورها را از سایرین جدا کرده و آنها را به هم پیوند زده باشد؛ به طوری که شدت وابستگی متقابل امنیتی در میان اعضای مجموعه در مقایسه با واحدهای خارج از مجموعه بیشتر باشد. همچنین وابستگی متقابل امنیتی می‌تواند مثبت (ایجابی) یا منفی (سلبی) باشد؛ یعنی ناامنی در یک مجموعه موجب ناامنی در مجموعه دیگر شود (منفی) یا ازدیاد قدرت در یک واحد تأثیر مثبت روی امنیت واحد دیگر داشته باشد. در واقع وجود ترس و نگرانی رقبا از یکدیگر از ملزومات مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای است.^۲

در چارچوب دیگر، این پیمان را می‌توان از منظر الگوهای دوستی یا دشمنی بررسی کرد. عنصر تشکیل دهنده یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای از نظر بوزان، وجود «الگوی دوستی و دشمنی میان دولت‌ها» است. دوستی در روابط میان دولت‌ها طیفی وسیع از دوستی واقعی تا انتظار حمایت و حفاظت را شامل می‌شود و منظور از دشمنی اشاره به روابطی میان واحدهاست که در آن سوءظن و ترس حاکم باشد. بنابراین وجود الگوی دوستی و دشمنی شرطی اساسی برای تشکیل یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای در دیدگاه بوزان است. در واقع این الگو می‌تواند از اختلافات مرزی، تمایلات قومی یک واحد نسبت به واحد دیگر، همسویی ایدئولوژیک و ارتباطات تاریخی حاصل شود.

الگوی مجاورت، سومین معیاری که برای موجودیت یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای ملاک عمل قرار می‌گیرد، وجود نزدیکی جغرافیایی میان اعضای مجموعه است. در امنیت، مجاورت مهم

۱. علی عبدالله خانی، نظریه‌های امنیت، مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

۲. باری بوزان، «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا»، ترجمه احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، س ۱۶۱، ش ۳، ۱۳۸۱.



است، زیرا تهدیدها فواصل کوتاه را به مراتب راحت تر از فواصل طولانی طی می کنند. هرچند عامل مجاورت و نزدیکی جغرافیایی برای تشکیل یک مجموعه امنیتی منطقه ای لازم است، اما این عامل نمی تواند در مقام ویژگی اساسی و قطعی برای شناخت مجموعه ها مد نظر قرار گیرد؛ همان طور که دو کشور روسیه و آمریکا چه در دوران جنگ سرد و چه پس از آن نقشی فعالانه در تعاملات امنیتی اروپا ایفا کرده اند در حالی که از لحاظ جغرافیایی متعلق به این منطقه نیستند.^۱

الگوی چهارمی که در قالب پیمان های نظامی-امنیتی مورد توجه است الگوی بازیگر مؤثر است. در این الگو وجود حداقل دو بازیگر مؤثر لازم است. مطابق این معیار، نمی توان یک مجموعه امنیتی را بدون حداقل دو بازیگر قدرتمند و مؤثر منطقه ای تصور کرد. براساس این ملاک، تعدادی کشور ضعیف از یک منطقه نمی توانند مجموعه امنیت منطقه ای تشکیل دهند؛ اما شکل گیری آن با حضور دست کم دو قدرت منطقه ای مؤثر و چندین کشور ضعیف، امکان پذیر است.

بر اساس یافته های اندیشمندان مکتب کپنهاگ، در ادامه به تحلیل و تبیین چالش های بالقوه ای می پردازیم که متأثر از تحولات داخلی سوریه و مداخله مستقیم و غیرمستقیم قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای در این بحران، فراوی امنیت منطقه ایران قرار دارد و قابلیت بالفعل شدن دارند.^۲

پیامدهای توافق امنیتی

اولین تحلیلی که در پس توافق صورت گرفته دیده می شود وجود بسترهای جدید و طراز هژمونیک ایجاد شده در منطقه است؛ یعنی بیشتر همکاری های نظامی و امنیتی بین ایران و سوریه براساس نیازهای دوران خویش بوده است؛ اما دوران جدید، شرایط امنیتی و نظامی خاص خود را دارد. با توجه به تغییر تهدیدهای امنیتی علیه منافع ایران و سوریه، تغییر در اقدامات ضروری می نماید. هر چه قدر توافقات امنیتی و نظامی دو کشور دقیق تر و حقوقی تر باشد، بیشتر آینده نگر خواهد بود و در زمان های طولانی تری به کار می آید. چنانچه توافقات نظامی و امنیتی بین دو کشور متناسب با شرایط حال و آینده و اقتضانات حقوق بین الملل تنظیم شود، همکاری های آتی کمتر دچار تنش می شود.

دومین پیامی که از این تعامل امنیتی برمی آید وجود اتحاد و درهم تنیدگی امنیتی دو کشور است که سطح همکاری ها را از مقطعی به طولانی مدت و در سطح اهمیت، از تاکتیکی به راهبردی، تغییر می دهد.

شاید بتوان یکی دیگر از پیامدهای مهم توافق مذکور را جلوگیری از گسترش نفوذ منطقه ای

۱. پاتریک ام. مورگان، نظم های منطقه ای امنیت سازی در جهان نوین، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.

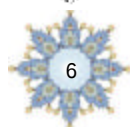
۲. اسداله مرادی و امیرمسعود شهرامی، «بحران سوریه و امنیت منطقه ای جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاست، س ۴، ش ۱۵، ۱۳۹۴.



ایالات متحده دانست؛ چنان که سردار محمد باقری، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ایران، در مراسم امضای توافق نامه همکاری نظامی و امنیتی با سوریه این اقدام را تصمیمی مشترک برای تقویت اراده دو کشور به منظور مقابله با فشارهای آمریکا توصیف کرده است.^۱

نتیجه گیری

یکی از پیامدهای مهم بحران سوریه تضعیف محور مقاومت است. به عقیده باری بوزان، اتخاذ موضع محکم و اصولی برخی کشورهای خاورمیانه در حمایت از فلسطینی ها در برابر اسرائیل، جزء جدایی ناپذیر از مشروعیت حکومت ها در مقابل ملت هایشان به حساب می آید. بنابراین بدون این پیوستگی های مشترک فرهنگی و ایدئولوژیکی، صرف دغدغه های امنیتی مشابه در این مجموعه کشورهای منطقه نمی تواند الگویی جدا از وابستگی متقابل امنیتی را شکل دهد. با توجه به اینکه در مجموعه امنیتی منطقه ای قاعده بازی تابع اصل حاصل جمع صفر است، سود محور مقاومت به زیان محور سازش است و به عکس؛ زیرا ایران و سوریه همواره راهبردی جامع را در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی با یکدیگر و در چارچوب محور مقاومت دنبال کرده اند. مهم ترین مسئله ای که دو طرف همواره به آن توجه داشته اند موضوع وابستگی متقابل امنیتی بوده است؛ بنابراین پیمان امنیتی مذکور می تواند ضمن کاهش تنش منطقه ای به نفع جبهه مقاومت، موجب تقویت منافع مشترک شود. همچنین وضعیت رژیم صهیونیستی پس از توافق شکل گرفته در خصوص سامانه پدافند هوایی، محدودتر و مقبوض تری خواهد شد؛ زیرا عملاً ابتکار برتر این رژیم در معادلات نظامی بر پایه توان موشکی و هوایی آن معطوف است؛ اما در این توافق، جمهوری اسلامی عملاً مرزهای امنیت خود را تا نزدیکی مرزهای رژیم صهیونیستی گسترش داده است. جنبه دیگر که به عنوان پیامد این توافق مورد توجه است، تعیین استراتژی قطعی جمهوری اسلامی در خصوص ثبات و تقویت حاکمیت سوریه است. این توافق سایر بازیگران صحنه سوریه مانند ترکیه، لبنان، روسیه و حتی عراق را متوجه اهمیت آن می کند و احتمال دارد آنها را به نزدیک شدن به سوریه ترغیب کند.



زمینه‌های گسترش روابط اقتصادی آلمان و چین

رویداد

امروز بین ترامپ و مرکل درباره تجدید همکاری اقتصادی آلمان با چین (بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور) پس از شیوع ویروس کرونا، اختلافات زیادی وجود دارد. در حالی که چین به دلیل اتهاماتی از قبیل عدم شفافیت بیشتر درباره منشأ شیوع ویروس کرونا و اخیراً به دلیل زیر پا گذاشتن هنجارهای دموکراتیک در هنگ کنگ در بسیاری از کشورهای غربی به ویژه در ایالات متحده و انگلیس مورد انتقاد قرار گرفته، اما مرکل در پاسخ به این مسائل محتاطانه عمل کرده است. مرکل در کنفرانس مطبوعاتی در پاسخ به این سؤال که آیا از نوع تحریم‌ها علیه چین که ایالات متحده از آن حمایت می‌کند، پشتیبانی خواهد کرد؟ پاسخی روشن نداد و اظهار داشت: «روابط با چین مهم است و آنها از اهمیتی استراتژیک برخوردارند.» این نوشتار به دنبال آن است تا زمینه‌های همکاری دو کشور چین و آلمان را مورد بررسی قرار دهد.

تحلیل رویداد

امروزه بیشتر کارشناسان به این نتیجه رسیده‌اند که صدراعظم آلمان در دوگانه حقوق بشر و تجارت، عملگرایی را در دستورکار قرار داده است و بر اهمیت چین به عنوان یک بازار صادراتی برای کالاهای آلمانی به ویژه در بخش خودرو و ماشین‌آلات و منافع شرکت‌هایی مانند فولکس واگن، مرسدس بنز و زیمنس تأکید دارد. از زمان انتخاب مرکل در سال ۲۰۰۵ به عنوان صدراعظم، صادرات آلمان به چین پنج برابر شده و به رقم ۱۰۰ میلیارد یورو در سال گذشته رسیده است. هرچند برخی اقتصاددانان معتقدند با رشد اقتصادی روزافزون چین، تقاضای پکن برای خرید کالاهای آلمانی کاهش خواهد یافت، اما باید گفت این کشور همچنان ستونی از استراتژی اقتصادی برلین و محرک اصلی رشد چین محسوب می‌شود.

پس از بحران مالی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹، آلمان برای رهایی از این بحران و برگشت‌پذیری اقتصاد خود به چین اعتماد کرد و از این زمان روابط اقتصادی دو کشور بی‌وقفه و مستمر تا زمان گسترش ویروس کرونا ادامه داشته است. برخی مقامات کشورهای اروپایی عدم تمایل مرکل برای انتقاد از چین در مورد مسئله هنگ کنگ را یکی از خدشه‌ها در تصویر و اعتبار او به عنوان رهبری که پیش از آن به مثابه قطب‌نمای اخلاقی اروپا شناخته می‌شد، دانسته‌اند. مرکل این وجهه و اعتبار را پس از سال ۲۰۱۵ با پذیرش بیش از یک میلیون مهاجر سوری به دست آورده بود.



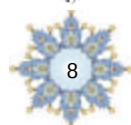
اما باید گفت مرکل به زعم منتقدانش، بین مسئله سرکوب در تبت، بازداشت اویغورها و مسائلی از این قبیل تجارت را در اولویت قرار داده است. امروزه آلمان تقریباً یک سوم تجارت چین با اتحادیه اروپا را به خود اختصاص داده است. طی ۱۵ سال از زمان تصدی مرکل (از سال ۲۰۰۵)، صادرات آلمان به چین تقریباً حدود ۳ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور بوده است. در واقع، این ارتباطات و تبادلات با ریاست جمهوری ترامپ در آمریکا پیچیده تر شده است. مواضع ترامپ و مرکل در مورد مسئله چین و فعالیت شرکت هواوی برای راه اندازی نسل ۵ ارتباطات در اروپا به شدت خصمانه شده است. یکی از مصادیق این تنش ها هنگامی است که صدراعظم آلمان دعوت ترامپ را برای نشست G7 در واشنگتن در ماه ژوئن رد کرد که نشان می داد سیاست های دو کشور دست خوش تغییرات عظیمی شده است. آمریکا تلاش داشت در این اجلاس کشورهای اروپایی را از چین دور و به نوعی چین را محاصره اقتصادی و سیاسی کند. یکی دیگر از این موارد اختلافات، شرکت نکردن آلمان در طرح آزادی عملیات ناوبری^۱ به رهبری آمریکا در دریای چین جنوبی بوده است که سایر شرکای اروپایی نظیر انگلستان و فرانسه در آن حضور دارند. در واقع آلمان حتی در بحث و گفت و گو در مورد اختلافات و تنش ها در آب های این منطقه خودداری می کند.

یکی دیگر از زمینه های تنش میان مقامات دو کشور مسئله هنگ کنگ است. گلگیر کونگ^۲ و جوشوا وونگ^۳، دو فعال مشهور دموکراسی خواه در هنگ کنگ، اواخر ماه مه به صدراعظم مرکل متوسل شدند تا به دفاع از خودمختاری این بخش درآید. کونگ در مصاحبه ای اظهار داشت که امیدوار است مرکل «ارزش های اساسی آلمان را در برابر حمایت از اقتصاد و دلخوشی چین قربانی نکند».

جدا از این مصادیق، مرکل در دو حوزه داخل و خارج با فشار سیاسی روبه روست. نیلز اشمیت^۴، سخنگوی امور خارجه حزب سوسیال دموکرات آلمان (حزب مؤتلف با حزب دموکرات مسیحی مرکل)، در ماه فوریه از وی انتقاد کرد که «با ایده ای از چین که ۱۰ سال از آن گذشته است، درگیر است و به آن فکر می کند». همچنین آنالینا باربوک^۵، یکی از رهبران حزب سبز، بیان کرده است که آلمان باید مواضع سختی در قبال مسئله چین و هنگ کنگ داشته باشد.

جدا از آن در خارج از آلمان، آمریکا و برخی مقامات اروپایی از مواضع مرکل خرده می گیرند.

1. Freedom of Navigation Operations
2. Glacier Kwong
3. Joshua Wong
4. Nils Schmid
5. Annalena Baerbock





مقامات آمریکایی از واگذاری شرکت‌های آلمانی به چینی‌ها انتقاد کرده‌اند. برای مثال باراک اوباما، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، برلین را تحت فشار قرار داد تا از فروش شرکت سازنده تجهیزات میکروچیپ آلمانی Aixtron به یک شرکت چینی خودداری کند. علاوه بر آن، نیروهای ضد چین در ایالات متحده که مشهورترین آنها مشاور سابق ترامپ، استیو بانن^۱ است، در حال انجام مأموریت برای همگرایی مواضع اتحادیه اروپا با واشنگتن برای مقابله با پکن هستند. بانن در این باره بیان کرده است که اگر اروپا این مسیر را تغییر ندهد، اتحادیه اروپا به یکی از توابع چین تبدیل خواهد شد. از زمان آغاز شیوع ویروس کرونا، چندین دولت اروپایی نسبت به اقدامات پکن، به ویژه «دیپلماسی ماسک» آن و لفاظی‌های دیپلمات‌های چینی که اغلب اوقات علنا سیاست‌های بهداشت و درمان اروپایی‌ها را به سخره می‌گیرند، ابراز خشم کرده‌اند. اما در طرف مقابل مرکل تلاش دارد زمینه تبادلات تجاری آینده با چین را به سرعت فعال کند و با این بحث‌های آمریکایی و اروپایی، متقاعد نمی‌شود و از این مسیر بر نمی‌گردد.

نتیجه‌گیری

به گفته بارکین،^۲ از صندوق مارشال در برلین،^۳ «آلمان با توجه به افزایش رقابت سال‌های آتی میان چین و آمریکا باید رویکرد راهبردی تری نسبت به پکن اتخاذ کند». اما به رغم همه فشارهای داخلی و خارجی، مرکل همچنان به تقویت روابط اقتصادی با چین تأکید دارد. مرکل در این باره به مقامات کشورهای اروپایی اظهار می‌دارد: «ما نباید گرفتار دو قطبی جدیدی شویم، بلکه باید سعی کنیم کشوری مانند چین را مد نظر قرار دهیم و براساس نتایج و تجربیات چندجانبه‌گرایی گذشته، رویکردی متناسب اتخاذ کنیم.» اگرچه برخی معتقدند که احتمالا جایگزین خانم مرکل در سال آتی، شاید مواضع متفاوتی نسبت به پکن اتخاذ کند، اما مقامات آلمانی به این نتیجه رسیده‌اند که در بازی قدرت میان دو ابرقدرت باید موازنه مثبت را در دستور کار قرار دهند و از آن به نفع خود بهره‌برداری کنند.



1. Steve Bannon

2. Barkin

3. the German Marshall Fund in Berlin

دلایل تشدید درگیری‌های نظامی در یمن

رویداد

طی هفته‌های گذشته تبادل آتش بین نیروهای انصارالله و ائتلاف متجاوز سعودی شدت بیشتری گرفته است. از یک سو نیروهای ارتش وابسته به انصارالله یمن از عملیات نظامی گسترده در عمق خاک عربستان و هدف‌گیری پایگاه‌های نظامی و مراکز مهم در "ابها" و "جیزان" و "نجران" با موشک‌های بالستیک و هواپیماهای مسیریاب خبر دادند و از سوی دیگر جنگنده‌های ائتلاف متجاوز عربی تحت امر عربستان ۱۰ مرتبه استان مأرب در شمال شرق یمن را هدف حملات خود قرار دادند. علاوه بر استان مأرب، جنگنده‌های این ائتلاف ناحیه ناطع در شمال استان البیضاء واقع در مرکز یمن را هفت مرتبه و شهر حرض در شمال غرب استان حجه را دو مرتبه هدف قرار دادند. این حملات هوایی ائتلاف به استان‌های مأرب، البیضاء و حجه یک روز پس از آن صورت می‌گیرد که جنبش انصارالله اعلام کرد، در جریان حملات هوایی ائتلاف عربی به استان الجوف در مرزهای مشترک با عربستان ۳۱ غیر نظامی از جمله چند زن و کودک کشته و زخمی شدند.

تحلیل رویداد

در طی چند هفته اخیر، تشدید روند درگیری‌ها در یمن و گسترش تبادل آتش میان ائتلاف سعودی و نیروهای مقاومت به رهبری انصارالله می‌تواند ناشی از چند دلیل اصلی باشد:

نخست آنکه، اکنون انصارالله یمن یک موضع بازدارندگی را در قبال ائتلاف سعودی دنبال می‌کند؛ به بیان دیگر انصارالله یمن از ابتدای تجاوز بیش از ۵ سال گذشته ائتلاف سعودی به یمن از موضع دفاعی به یک موضع تهاجمی و از موضع تهاجمی به یک موضع بازدارندگی رسیده و بارها اعلام کرده که شرط توقف جنگ، آتش‌بس و لغو تحریم‌های زمینی، هوایی و دریایی یمن است. اما عربستان سعودی تا کنون به این موضوع تن نداده و حاضر نیست این حداقل شروط را پذیرفته و به لغو تحریم‌ها تن بدهد. از سوی دیگر، حامیان عربستان به‌ویژه آمریکا و انگلیس نیز در پایان دادن به این جنگ جدیت لازم را ندارند. همچنانکه «محمد عبدالسلام»، سخنگوی جنبش انصارالله و رئیس هیأت ملی یمن اخیراً در سخنانی تأکید کرده بود که اظهارات مطرح‌شده درباره آمادگی عربستان برای صلح در یمن صرفاً تبلیغات آمریکا و انگلیس است، زیرا جنگ علیه یمن به دستور آمریکا و انگلیس و با سلاح‌های این کشور صورت گرفته است. در چنین شرایطی استراتژی انصارالله یا دولت صنعا این است که تا زمانی که سعودی‌ها و هم‌پیمانان آنها دست از تجاوز



برنداشته حرکت بازدارندگی در عمق خاک عربستان را ادامه خواهند داد. در این راستا شاهد بودیم که چهارشنبه گذشته رئیس سازمان اطلاعات ارتش انصارالله به صورت رسمی اعلام کرد که یمن از این پس در مرزها از خود دفاع نکرده، بلکه مرحله دفاع و بازدارندگی را به عمق خاک دشمن یعنی عربستان، امارات و اسرائیل خواهند کشاند. از آن پس نیز حملاتی که صورت گرفته در مناطق بسیار حساس داخل عربستان بوده و ممکن است در هفته‌ها و روزهای آینده این حملات به داخل امارات کشیده شود. از این رو به نظر می‌رسد که رویارویی انصارالله با متجاوزین در حال ورود به یک مرحله جدید است که از حساسیت بسیار بالایی برخوردار است. در این بین اگر سعودی‌ها به آتش بس تن نداده و تحریم‌ها را لغو نکنند این رویارویی بین دو طرف تداوم خواهد داشت و حتی ممکن است شرایط ویژه‌ای پیدا کند.

دوم آنکه، در روزهای اخیر گمانه‌زنی‌هایی در خصوص تلاش‌های امارات برای وارد کردن رژیم صهیونیستی به میدان نبرد یمن مطرح شده است، موضوعی که رئیس سازمان اطلاعات ارتش انصارالله نیز به صورت ضمنی آن را تأیید کرده و به صهیونیست‌ها در خصوص هرگونه اقدام نظامی در یمن هشدار داده است. اگرچه تا پیش از این هم رژیم صهیونیستی از سعودی‌ها و اماراتی‌ها در جنگ یمن در ابعاد مختلف اطلاعاتی و تسلیحاتی حمایت کرده است، اما در شرایط کنونی به نظر می‌رسد امارات و عربستان برای خروج از باتلاق یمن در صدد باز کردن پای رژیم صهیونیستی به این جنگ هستند. در چنین شرایطی تهدید صهیونیست‌ها از سوی رهبران انصارالله و تشدید حملات نظامی علیه ائتلاف سعودی می‌تواند پیامی برای مقامات رژیم صهیونیستی باشد تا خود را از صحنه جنگ یمن دور نگه دارند.

در واقع، انصارالله از همین ابتدا به شکلی جدی سه طرف ماجرا یعنی رژیم صهیونیستی، عربستان و امارات را تهدید کرده است که اگر بخواهند تجاوزات نظامی خود را گسترش دهند جنگ را از طریق قدرت موشکی خود به سرزمین‌های آنها خواهد کشاند. موضوعی که بدون شک برای سه ضلع این مثلث تبعات پیش‌بینی نشده‌ای به همراه خواهد داشت. بنابراین، اگر سعودی‌ها به آتش بس تن نداده و تحریم‌ها را لغو نکنند این رویارویی بین دو طرف در روند تهاجمی جدیدتری دنبال خواهد شد و حتی ممکن است شرایط ویژه‌ای پیدا کند.

سوم آنکه، با نزدیک شدن به زمان عملیات آزادسازی استان مارب توسط انصارالله، سعودی‌ها حملات نظامی خود را در صنعا گسترش داده‌اند تا به نحوی بتوانند نیروهای نظامی این جنبش را در صحنه دیگر درگیر کرده و تمرکز انصارالله را در جبهه مارب بهم بزنند، زیرا عملیات آزادسازی شهر راهبردی مارب، با توجه به اهمیت راهبردی این استان می‌تواند تحولی راهبردی در صحنه نبرد میدانی آینده جنگ یمن ایجاد کند. اگرچه انصارالله چندان مایل نیست این استان به دلیل ثقل آن و





حضور گسترده قبایل در آن وارد مرحله نظامی شود. بنابراین، انصارالله در حال مذاکره با قبایل بوده تا مشکلات از طریق مسالمت‌آمیز حل و فصل شود. اما به نظر می‌رسد اگر این راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز به نتیجه نرسد دور از انتظار نیست که انصارالله از توان نظامی خود برای آزادسازی این استان بهره گیرد. اگر این اتفاق رخ دهد تمام استان‌های بخش شمال یمن عملاً در اختیار دولت نجات ملی صنعا خواهد بود.

و در آخر اینکه، در شرایط کنونی تحولات یمن تقریباً هیچ چشم‌اندازی برای آتش‌بس و صلح در یمن وجود نداشته و درخواست‌های انصارالله برای آتش‌بس و لغو تحریم‌ها نیز به جایی نرسیده است. در این میان، مارتین گریفیتس، نماینده سازمان ملل در امور یمن هم که یک دیپلمات حرفه‌ای است، به عنوان چرخ پنجم و برای نجات پروژه فوق‌استراتژیک خود در باب‌المندب و مهار کنترل بسیاری از مؤلفه‌ها و بازیگران جهانی از آن عمل می‌کند. گریفیتس که پس از کارگزاران قبلی این پروژه را به دست گرفته، دقیقاً در مراحل تلاش‌های نمایی خود را فعال می‌کند که عربستان سعودی و امارات در خطر راهبردی ضربات انصارالله و یمنی‌ها قرار می‌گیرند. در چنین شرایطی احتمال تشدید جنگ یمن از سوی طرفین به‌ویژه انصارالله چندان عجیب نیست، زیرا با بسته شدن راه حل و فصل سیاسی بحران یمن، دو طرف برای پیشبرد اهداف خود بار دیگر گزینه نظامی را در دستورکار قرار خواهند داد.

نتیجه‌گیری

امروزه یمن تحولات بزرگی را پیش روی خود می‌بیند که گستره آن فراتر از مرزهای زمینی یمن و کشورهای مجاور آن خواهد بود. در واقع، تیره شدن چشم‌انداز حل و فصل سیاسی بحران یمن از یک سو و تحرکات نظامی جدید سعودی - اماراتی - صهیونیستی از سوی دیگر، احتمال اینکه روند نظامی‌درگیری‌ها در یمن تشدید شود را افزایش داده و با توجه به تهدیدات ارتش و کمیته‌های مردمی یمن، به نظر می‌رسد روزهای آینده تحولاتی در عمق عربستان و امارات رقم بخورد و حتی دور از انتظار نخواهد بود که اهدافی در خارج از مرزهای این دو کشور مد نظر انصارالله باشد.



ارزیابی مواضع ترامپ و پمپئو درباره ایران

رویداد

اخیرا ترامپ و پمپئو مدعی شدند که رفتار این کشور با ایران دچار تغییر بنیادین شده است. اگرچه این گونه لفاظی ها در مورد ایران از نظر نخبگان حکومتی آمریکا مسبوق به سابقه بوده و بیشتر دارای ابعاد جنگ روانی است، اما باید جانب احتیاط را در نظر گرفت. این تغییر رفتار بنیادین آمریکا احتمالا متأثر از تلاش کمپین انتخاباتی ترامپ و هراس از انعقاد معاهده راهبردی ۲۵ ساله ایران و چین باشد. این نوشتار به دنبال آن است تا این مسائل را مورد تحلیل و واکاوی قرار دهد.

تحلیل رویداد

ترامپ امروز با توجه به شرایط داخلی آمریکا، برای پیروزی در انتخابات کار سختی پیش رو دارد. نظرسنجی ها نشان می دهد که وی تا حد زیادی از جو بایدن عقب افتاده است. در واقع این شرایط و موقعیت، نتیجه تبلیغات رسانه ها و ساختار آمریکایی نیست که تلاش کنند جایگاه انتخاباتی ترامپ را تنزل دهند، بلکه این وضعیت نتیجه تصمیم های خود او در کنترل و مدیریت بیماری کرونا و پیامدهای اقتصادی آن بوده است. با این حال، به اعتقاد کارشناسان داخلی آمریکا، روند برگشت پذیر است. از نظر این کارشناسان، ترامپ می تواند اشتباه های خود را بپذیرد، لفاظی خود را تغییر دهد و تلاش کند کشور را متحد (و نه واگرا) سازد. از نظر این تحلیلگران، چنین رفتاری در شخصیت سیاسی یا حتی روان شناسی وی وجود ندارد. به نظر می رسد ترامپ قصد دارد دستور کار دیگری را در دو جبهه داخلی و خارجی دنبال کند.

نخست آنکه ترامپ در تلاش است از اعتراضاتی که در ایالات متحده از زمان کشته شدن جورج فلوید به وجود آمده است، بهره برداری کند. او قصد دارد با برانگیختن خطر یک انقلاب چپ گرایانه که می تواند ارزش های اصلی، نمادها و هویت ایالات متحده را به خطر اندازد، شهروندان به ویژه اکثریت سفید ساکت را بترساند. ترامپ تلاش می کند از اهرم و راهکاری که ریچارد نیکسون در طول مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۹۶۸ استفاده کرده بود، الهام بگیرد. نیکسون این راهکارها را در پی قتل های مارتین لوتر کینگ و رابرت کندی و وقوع جنبش های گسترده حقوق مدنی و اعتراضات شدید علیه جنگ ویتنام، به کار برد.

دوم اینکه ترامپ در حال درگیری تجاری جدیدی با چین است؛ به ویژه که با گذشت بیش از چهار دهه از روابط دیپلماتیک، واژگان سیاسی واشنگتن به طرز جالبی در قبال این کشور تغییر



کرده و «حزب کمونیست چین» جایگزین چین در روایت‌ها شده است. مقامات دولت ترامپ از حزب کمونیست چین به عنوان تهدید اصلی برای امنیت ملی ایالات متحده یاد می‌کنند. برای مثال اسپر، وزیر دفاع آمریکا، اظهار داشت: «ما در دوران رقابت قدرت‌های بزرگ هستیم... و این بدان معنی است که رقبای برتر استراتژیک ما چین و سپس روسیه هستند.» به گفته وی، چین بزرگ‌ترین مشکل است، زیرا جمعیت و اقتصاد این کشور تلاش دارد جای آمریکا را در صحنه جهانی بگیرد. در واقع به تعبیر یکی از کارشناسان، پس از گذشت چندین دهه از روابط اقتصادی مفید با چین، و برخورداری مصرف‌کنندگان آمریکایی از کالای ارزان قیمت چینی، اکنون با ابراز ناراحتی متوجه شدند که این فصل از رؤیای بی‌پایان آمریکایی آنها ناشی از شر کار کمونیستی بوده است. امروز شهروندان آمریکایی از کسری گسترده تجاری بین دو کشور ناخرسندند و تحریم‌های تجاری ترامپ علیه پکن را تحسین می‌کنند.

صرف نظر از چنین شواهد و تنش اقتصادی، در گفتمان سیاسی دو طرف نیز اختلاف و درگیری به وجود آمده است. برخی معتقدند ترامپ سعی می‌کند با به رخ کشیدن قدرت نظامی آمریکا در دریای چین جنوبی یا تنگه تایوان، غرور از دست‌رفته آمریکایی را دوباره احیا کند. بنابراین تعجب‌آور نیست که روابط ایالات متحده و چین در پایین‌ترین نقطه، از زمان عادی‌سازی روابط در سال ۱۹۷۹ قرار داشته باشد. اما منتقدان ترامپ، وی را از درگیری با چین و وقوع جنگ سرد جدید که خطرناک و غیرضروری است، باز می‌دارند.

جدا از این درگیری، ترامپ سعی دارد تلاش خود را برای متمایز بودن از پیشینیان در قبال ایران به منصفه ظهور برساند. برخی از تحلیلگران آمریکایی معتقدند سیاست فشار حداکثری ترامپ علیه ایران شکست خورده و نتوانسته است ایران را پای میز مذاکره بیاورد. در این راستا ترامپ تلاش خواهد کرد تا چند ماه مانده به انتخابات، به نوعی درگیری محدود و قاطعی را علیه جمهوری اسلامی ایران به نمایش بگذارد.

پس از ترور و شهادت سردار سلیمانی، ترامپ به این نتیجه رسیده است که حملات هدفمند علیه ایران (چه فیزیکی و چه انسانی) می‌تواند در داخل بر اعتبار ترامپ بیفزاید. اخیراً مواردی از حوادث مشکوک در ایران رخ داده است از جمله انفجار در سایت هسته‌ای نطنز که به نظر می‌رسد یک عملیات خرابکارانه صهیونیستی با رضایت آمریکا بوده است. بر این اساس برخی معتقدند جنگ سایه آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران ظاهراً از طریق آتش‌سوزی‌های مشکوک، خرابکاری‌ها، انفجارها و حملات سایبری در حال وقوع است. همین کارشناسان معتقدند این اقدامات مقدمه‌ای برای درگیری مستقیم آمریکا و ایران در اکتبر خواهد بود. موفقیت در چنین جنگی می‌تواند به ترامپ کمک کند شکاف خود را با بایدن کاهش دهد و بازگشت و احیای جایگاه





سیاسی و انتخاباتی خود را تضمین کند. بر این اساس در حوزه نظامی، ایالات متحده گزینه‌ای برای انجام حملات هوایی، موشکی و همچنین عملیات و جنگ سایبری و الکترونیکی علیه اهدافی مانند کشتی‌های نیروی دریایی سپاه در خلیج فارس و سایر نقاط دریایی، تأسیسات هسته‌ای، پایگاه‌های نظامی، بنادر، تأسیسات نفتی و برخی تأسیسات مهم در داخل ایران دارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به اجماع کارشناسان مبنی بر تنگاتنگ بودن رقابت بین بایدن و ترامپ در انتخابات پیش رو، این امر محتمل است که ترامپ به دنبال برگ برنده‌ای در حوزه سیاست خارجی باشد. بر این اساس احتمال درگیری و مواجهه مستقیم با ایران وجود دارد و در این راستا باید اقدامات یکجانبه دولت ترامپ در منطقه رصد شود. اگرچه یکی از اهداف چنین درگیری مستقیم و محدودی برای ترامپ، نشان دادن قاطعیت و توانمندی نظامی آمریکاست، اما هدف اصلی، تلاش برای ناکارآمدی نظام و بروز ناآرامی و اعتراضات داخلی است. در واقع ترامپ در چند ماه منتهی به انتخابات، با توجه به محدودیت‌ها و زمان کم، تلاش دارد بین گزینه‌های نظامی موجود نظیر درگیری مستقیم و گسترده، عملیات علیه متحدین ایران، محاصره دریایی و هوایی و هدف قرار دادن تأسیسات راهبردی و حساس ایران، گزینه آخر را مد نظر قرار دهد زیرا نه تنها به مجوز کنگره نیازی ندارد بلکه نمی‌گذارد افکار عمومی و گروه‌های ضد جنگ در داخل آمریکا بیش از پیش فعال شوند.



ارزیابی موضع روسیه در پرونده لیبی

رخداد

بازیگران زیادی در تحولات لیبی ایفای نقش می‌کنند. هر چند فرانسه، ایتالیا، عربستان، امارات، مصر و برخی کشورهای دیگر هنوز هم در معادلات لیبی دخالت می‌کنند، اما وقتی بحث نقش آفرینی قدرت‌های خارجی به میان می‌آید، بیشتر توجهات روی دو کشور ترکیه و روسیه معطوف می‌شود که در دو قطب مخالف این تحولات قرار دارند. ترکیه در کنار قطر از فائز سراج، رئیس دولت وفاق ملی، که مورد تأیید سازمان ملل و ایالات متحده است، حمایت می‌کند. در مقابل روسیه با وجود اختلافات وسیعی که با عربستان و متحدانش در برخی مسائل در خاورمیانه دارد، در کنار این کشورها از خلیفه حفتر حمایت و پشتیبانی می‌کند.

با موفقیت‌هایی که دولت قانونی لیبی و ترکیه در مقابل نیروهای حفتر به دست آوردند و عدم اجماع بین‌المللی نسبت به حفتر، به نظر می‌رسد روسیه از ابتدای سال ۱۳۹۹ موضع خود را در حمایت از حفتر تغییر داده است. در یادداشت زیر سعی شده است این موضوع مورد بررسی قرار گیرد.

بیان رخداد

جدای از انگیزه‌های ورود ترکیه و روسیه به بحران لیبی و رویکردهای حال حاضر این دو کشور، آنچه اخیراً توجه تحلیلگران را به خود جلب کرده، احتمال توافق ترکیه و روسیه در لیبی و تکرار سناریوی سوریه است. چنین اقدامی در روابط طرفین بیشتر نیز سابقه داشته است. پس از گسترش روابط دو کشور در مسائل منطقه‌ای، هر زمان اوضاع به نقطه حساس و بحرانی رسیده که موجب افزایش بحران در روابط دو کشور شده است، رؤسای جمهور ترکیه و روسیه در اقدامی مشترک بحران را تحت کنترل خود درآورده‌اند.

می‌توان گفت تناقضی در رویکردها و سیاست‌های دو کشور نسبت به هم وجود دارد. در حالی که همانند دو قدرت درگیر رودروی هم قرار گرفته و از طریق نمایندگان خود جنگ نیابتی راه انداخته‌اند، برای رسیدن به یک راه‌حل سیاسی و دیپلماتیک، با هم همکاری می‌کنند. برای مثال می‌توان به بحران سوریه اشاره کرد؛ با وجود اینکه ترکیه از مخالفین مسلح حمایت می‌کند و روسیه از بشار اسد، اما برای رسیدن به توافق مشترک، مذاکرات آستانه را در دستور کار خود قرار دادند. مورد آشکارتر آن بحران اخیر ادلب است که روابط دو کشور را به شدت در آستانه تغییر قرار داده است، به طوری که صحبت از جدایی ترکیه و روسیه می‌شود.



تحولات اخیر لیبی نشان می‌دهد که این کشور به یک دو راهی جدید و بسیار پیچیده وارد شده است. بازگشت طرفین درگیر به میز مذاکره بسیار سخت و دشوار است. قدرت‌های بزرگ بین‌المللی و منطقه‌ای برای رسیدن به راه حل سیاسی جامع و مقبول در چارچوب یک دولت واحد، به حالتی از ناامیدی رسیده‌اند و به دنبال راه حل دیگری هستند. حمایت‌های ترکیه از دولت وفاق ملی موجب شده است ارتش ملی لیبی وابسته به ژنرال حفتر به مرزهای خود در ۴ آوریل ۲۰۱۹ عقب نشینی کند. در اوج درگیری و موفقیت‌های جبهه ترکیه، عقیده صالح، رئیس مجلس نمایندگان لیبی، درخواست آغاز مذاکرات با نظارت سازمان ملل را مطرح کرد. حفتر ضمن رد هر نوع مذاکره‌ای، خود را یگانه رهبر لیبی توصیف کرد. اقدام روس‌ها در این زمینه که گفته می‌شود بر اساس توافق با ترکیه صورت گرفته است، از یک سو خارج کردن واکنش‌ها (گروه نظامی ویژه روسیه) از خط مقدم جبهه بوده که به عقب‌نشینی حفتر از مناطق مورد توافق انجامیده و از سوی دیگر تداوم کمک‌های نظامی برای جلوگیری از فروپاشی جبهه شرق بوده است. بر این اساس غرب لیبی و طرابلس به دولت وفاق ملی واگذار می‌شود و شرق آن تا منطقه سرت، به دست دولت حفتر می‌افتد. روسیه همچنین تلاش می‌کند موقعیت مجلس نمایندگان در طبرق را که ارگان قانون‌گذاری مشروع از سوی سازمان ملل است، به عنوان یکی از طرفین احتمالی مذاکره تقویت کند. علاوه بر این سعی دارد در موضوع نفت و مشارکت بر سر آن، با طرفین مورد حمایت ترکیه در طرابلس وارد مذاکره شود.

شرایط حال حاضر لیبی و تلاش‌های روسیه برای شکل‌گیری مذاکرات نشان می‌دهد که طرفین درگیر (به خصوص روسیه) به دنبال اجرای مدل سوریه در لیبی هستند؛ یعنی در عین درگیری، به همکاری و هماهنگی ادامه می‌دهند. در هر دو کشور نیروهای دولتی مورد تأیید سازمان ملل کنترل اوضاع را بر عهده دارند، با این تفاوت که موضع و رویکرد بازیگران اصلی متفاوت است. ترکیه در سوریه از مخالفین مسلح نظام و در لیبی از نیروهای دولتی حمایت می‌کند. بر عکس، سیاست روسیه حمایت از بشار اسد در سوریه و حمایت از مخالفین فائز سراج، دولت قانونی در لیبی است. در صحنه سوریه با توجه به اینکه برتری میدانی با بشار اسد و حامیان وی است، در صورت بروز درگیری میان نیروهای دولتی و معارضین تحت حمایت ترکیه، ابتکار عمل در دست حاکمیت است. بنابراین ترکیه دیپلماسی و بازگشت به میز مذاکرات را راه حل مناسبی برای جلوگیری از گسترش نیروهای دولتی و حامیان آنها و همچنین باقی ماندن در صحنه سوریه می‌بیند. تحولات اخیر ادلب خود دلیلی بر این ادعاست.



نتیجه‌گیری

روسیه با ارزیابی منافع خود در لیبی، به این نتیجه رسیده است که باید با بازیگر اصلی طرف مقابل وارد مذاکره شود؛ به عبارت دیگر، درک روس‌ها از ناتوانی حفتر و توانایی فائز سراج و ترکیه در معادلات لیبی، آنها را به این نتیجه رسانده است که مانند گذشته نمی‌توانند منافع خود را تأمین کنند. بر این اساس، درصدد برآمدند موضع خود را از مقابله صرف بدون مذاکره به مذاکره در عین مقابله تغییر دهند. در همین راستا، روسیه همچون پرونده سوریه با ترکیه مذاکره می‌کند. با این حال بازیگران صحنه لیبی از جمله فرانسه، ناتو، ایالات متحده، مصر و... مخالف توافق ترکیه و روسیه هستند، زیرا همکاری و هماهنگی این دو کشور موجب تضعیف جبهه غربی در لیبی خواهد شد.